

کتاب البرهان

مقاله دوم، جلسه ۱۸

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۶/۱۱/۰۱ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۴/۰۹/۱۳ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوَفَّقٍ وَمُعِينٌ»

این مطلب که اشاره کردید از مرحوم ابن سینا منقول است و نقل شده که ابن سینا نظرش این است که اگر همه علوم را در نظر بگیریم، برخی از علوم به تعبیر خودش جزء نغلیات است و برخی جزء فرضیات است. نفل یعنی مستحب، فرض یعنی واجب. ابن سینا علوم حقیقه را از فرضیات می‌داند و علوم غیر حقیقی و اعتباری را از نغلیات می‌داند.

آن وقت در علوم فرضی، یعنی علمی که واجب است بخصوص بر روی منطق و فلسفه تأکید دارد. آن گاه در این جایگاه، این تعبیر از ابن سینا مشتهر است که ابن سینا فرمودند اگر کسی زمان محسوسی و مدت معینی از عمر او باقی مانده و در این مدت قدرت تحصیل یک علم را بیشتر ندارد، فقط باید آن علم را کتاب برهان قرار بدهد که فکر او مستقیم باشد، روش کار و روش اندیشه به دست او آمده باشد و بعد از اینکه این فکر و روش اندیشه به دست آمد، حالا اگر مُرد هم مُرد، چندان مشکل نیست.

به هر حال اینکه گل سرسبد مباحث منطقی، مبحث برهان است در میان اهل منطق مورد تأکید و توجه است و اینکه باز در ایران اسلامی بلکه مطلقاً مفصل‌ترین و دقیق‌ترین کتاب برهانی که نوشته شده، کتاب برهان ابن سینا است که برهان مرحوم علامه طباطبایی البته تلخیصی ماهرانه نسبت به این کتاب ابن سینا است که متأسفانه چون در حوزه‌های علمیه دیر مورد تدریس و تدریس واقع شده و لذا کمتر کاری بر روی آن صورت گرفته است. یعنی ظاهراً در حوزه‌های علمیه برهان در سطح برهان شفاء، در این اعصار متأخر با همت مرحوم علامه طباطبایی و برادرشان اصلاً بخش منطقیات شفاء در دسترس نبود. یک نسخه آمده بود نجف، به دست این دو بزرگوار رسیده بود و این‌ها با خط خود همه منطقیات شفا را استنساخ کردند و بعد خصوص برهانش را مورد تدریس قرار دادند و اساتید ما هم هر کدام که برهان می‌دانستند و برهان خوانده بودند، نزد مرحوم علامه طباطبایی این کتاب را قرائت کرده بودند. منتها بعضی از این‌ها میل به تدریس یا قدرت تدریس داشتند، بعضی میل یا قدرت تدریس هم نداشتند.

به هر حال این راه، راهی است که تازه باز شده، لذا یک مقدار راه، راه مشکل و پاکوب نیست، کوبیده نشده است. عرب می‌گوید که طریق مُعَبَّد.

بپردازیم به بحث خودمان؛ بخشی از فصل پنجم مانده که این بخش بماند فعلاً. دو موردش احتیاج به تحقیق بیشتری دارد، من خودم باید تحقیق کنم تا خودم به نتیجه برسم. این بخش قسمت پایانی آن مانده، فعلاً بماند. اول مقاله ثانیه، بعد که آن بخش تدریس شد، یادتان باشد آن نوار باید قبل از این نوار قرار بگیرد از نظر چینش نوارها. باز هم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«المقالة الثانية (سبعة فصول) الفصل الأول: في الغرض من هذه المقالة»

پیش از این گفتیم که مرحوم علامه طباطبایی در آغاز هر مقاله‌ای، فصل اول را به فهرست تفصیلی مقاله اختصاص داده است. در این مقاله دوم هفت فصل داریم که مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) مباحث این فصول را ابتدائاً و مقدمه‌مورد بررسی قرار می‌دهد.

«الفصل الأول: في الغرض من هذه المقالة»، غرض از این مقاله. «قد عرفت ان القياس البرهاني، له من حيث مقدماته اليقينية، اقسام ثلاثة من الاحكام:»، در آغاز کتاب برهان دانستی که قیاس اگر برهانی باشد، مقدماتش باید یقینیه

باشد. قیاس به اعتبار مقدمات یقینیه‌اش سه گونه حکم دارد، از سه گونه حکم برخوردار است. گونه اول احکام مقدمات قیاس برهانی است. دانش پژوه: دوباره بفرمایید.

استاد: گونه اول احکام مقدمات یقینی برهان از حیث کیفیت یقین موجود در مقدمات است. در حقیقت ما مقدمات برهان را که یقینی هستند از حیث کیفیت و چگونگی یقین مورد بررسی قرار می‌دهیم. این بخش در مقاله اولی گذشت.

قسم دوم: احکام مقدمات یقینی برهان از این حیث که شرائط یقینی بودن چیست؟

اصولاً چه مقدمه‌ای به وسیله آن یقین حاصل می‌شود و چه مقدمه‌ای به وسیله آن یقین حاصل نمی‌شود؟ مثلاً مقدمه اگر ذاتیه باشد، ضروریه باشد، کلیه باشد، اولیه باشد، یقین بدان حاصل می‌شود، اگر این چنین نباشد، یقین به وسیله آن حاصل نمی‌شود. این موضوع مقاله دوم است، یعنی در مقاله دوم بحث در این است که چه مقدمه‌ای یقینی است؟ (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرماید)

استاد: اصلاً بحث ما در کتاب البرهان در مورد برهان است به اعتبار مقدمات. آن گاه در مقاله اولی بحث در کیفیت یقین موجود در مقدمات یقینی است؛ یعنی یقین را مفروض گرفتیم، داریم روی کیفیت یقین سخن می‌گوییم. در مقاله دوم بحث در این است که چه مقدمه‌ای یقینی است و چه مقدمه‌ای مفید یقین نیست؟

در حقیقت «شرائط کون مقدمه یقینیة»، شرائط بودن یک مقدمه، مقدمه یقینیة است. این شد موضوع مقاله دوم. اگر مقدمه‌ای را که مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در آغاز کتاب مورد بحث و بررسی قرار دادند توجه کرده باشید، ایشان نوع سوم و گونه سوم را این گونه تقریر کردند: «ومن حیث ان التصدیق الیقینی الواحد مع ذلک کله فی ای حال یکون و فی ای حال لایکون»، یقین در مقدمات یقینی کیفیت آن عرض شد. اینکه مقدمه یقینی چگونه به دست می‌آید، بحث شد. حالا در مقاله بعد بحث در این است که یک مقدمه یقینی است، کی هست و کی نیست. بحث در این نیست که چه مقدمه‌ای یقینی است و چه مقدمه‌ای یقینی نیست!

نه، بحث در این است که این مقدمه یقینی که می‌دانیم مقدمه یقینی است کی هست و کی نیست، بگذریم.

پس در مقاله دوم که فعلاً شروع کردیم، بحث در این است که چه مقدمه‌ای مقدمه یقینی است. یعنی شرایط اینکه یک مقدمه، مقدمه یقینی باشد تا در قیاس برهانی مورد استفاده قرار بگیرد، چیست؟ این شرایط را بدانیم در کتب قبلی منطبق مختصراً خواندیم، این جا می‌خواهیم مفصلاً بخوانیم. حالا شروع می‌کنند این فصول هفت گانه را فهرست کردن که برسیم.

«المقالة الثانية»، مقام دوم «سبعة فصول» هفت فصل است. «الفصل الأول: فی الغرض من هذه المقالة»، فصل نخست در غرض از این مقاله است. «قد عرفت أن القیاس البرهانی»، دانستی که قیاس برهانی «له»، برای آن «من حیث مقدماته الیقینیة»، از حیث مقدمات یقینی‌اش «ثلاثة من الأحكام»، سه حکم است. «منها:»، از این سه حکم است، «احکامها من حیث کیفیت الیقین الموجود فیها:»، احکام این مقدمات یقینیة از حیث کیفیت یقین موجود در آنها، «وهو الموضوع لبیان المقالة الاولى»، و این همان است که برای بیان مقاله اول وضع شده است. بررسی کردیم بدیهیات ست کیفیت یقین در آنها چگونه است، کدام ضروری بالذات اند، کدام ضروری بالعرض اند؟

ضروری بالعرض به ضروری بالذات رجوع دارد. بعضی از احکام ضروریات را بیان کردیم.

«ومنها:»، گونه دیگر «احکامها من حیث ای المقدمات یحصل بها یقین و ایها لایحصل»، احکام مقدمات یقینی است از این حیث که کدام یک از مقدمات یقین به او حاصل می‌شود و کدام یک یقین به او حاصل نمی‌شود.

«ای من حیث شرائط کون المقدمه یقینیة»، یعنی از حیث شرایط بودن یک مقدمه یقینی. برای اینکه یک مقدمه‌ای مقدمه یقینیة باشد، نه مقدمه مشهوره، نه آراء محمودة، نه مقدمات مسلّمه، آنها می‌خواهد مقدمه جدل و خطابه و امثال ذلک قرار بگیرد. نه، یک مقدمه‌ای بخواید یقینیة باشد که مقدمه برهان واقع بشود، چه شرایطی دارد؟ «وبیان هذا القسم هو الغرض الموضوع لأجله هذه المقالة الثانية»، بیان این قسم همان هدفی است که وضع شده به خاطر او، این مقاله دوم.

«فنبین فیها فی فصل»، حالا آمدیم سراغ فصول این مقاله. در اولین فصل، اولین شرط برای یقینیة بودن مقدمه

تبيين می‌شود و آن شرط این است که مقدمه یقینیه مقدمه‌ای است که محمول در آن مقدمه، ذاتی موضوع باشد. اولین شرط یک مقدمه یقینیه را ذاتیت دانسته‌اند؛ یعنی محمول ذاتی موضوع باشد. به این اعتبار مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمایند که برای ذاتی لااقل پنج اصطلاح است. البته مرحوم آقاعلی حکیم - قبلاً هم خدمت شما عرض کردیم - در رساله حملیه بیش از ده اطلاق برای واژه ذاتی بیان می‌کند. اما مرحوم علامه طباطبایی اینجا پنج اطلاق برای ذاتی بیان می‌کند که معنای پنجم به عنوان مقدمه یقینیه برهان مورد نظر ماست، ذاتی به معنای پنجم. معنای اول: ذاتی یعنی محمولی که در حملش بر موضوع واسطه نمی‌طلبد، مستقیماً بر موضوع بار می‌شود، مثلاً خط عارض بر سطح است، سطح عارض بر جسم است، این عروض بی‌واسطه است. ما سطح بی‌خط نداریم، جسم بی‌سطح نداریم، خط بی‌سطح نداریم، سطح بی‌جسم نداریم. واسطه‌ای هم در کار نیست، این روی کتاب بنده الان سطح است، منتهای سطح خط است. این کتاب حجم دارد، طول و عرض و عمق دارد. منتهای حجم سطح است. هیچ واسطه‌ای هم نخورده و چیزی در این وسط وساطت نکرده است، این معنای اول ذات است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: بله، این مثل فصل اول است منتها - آن دفعه هم خدمت شما عرض کردم - گاهی نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ لذا این را با دقت می‌خوانیم. گاهی در این جا نکته‌ای گفته می‌شود که بعد در خود سطر به این وسعت گفته نمی‌شود. «فنبین فیها فی فصل»، ما تبيين می‌کنیم در این مقاله دوم «أنه یجب أن یکون مقدمة البرهان ذاتیة لموضوع المحمول»، کتاب همین است که الان شما می‌بینید.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: در این مقاله ثانیه، ما تبيين می‌کنیم در این مقاله دوم در یک فصل که فصل اول است یعنی ببخشید، فصل دوم است، اینکه واجب است اینکه مقدمه برهان ذاتی باشد. کتاب این جور نوشته: «أن یکون مقدمة البرهان ذاتیة لموضوع المحمول والعارض الذاتی و بذاته یقال»، از «والمحمول أوالعارض الذاتی»، مطلب چیز دیگری است. اما این جا عبارت دارد: «أن یکون مقدمة البرهان ذاتیة»، اگر این کلمه «لموضوع المحمول»، نبود، عبارت درست بود. «أن یکون مقدمة البرهان ذاتیة»، این یک اصطلاح است که مقدمه برهان باید ذاتی باشد؛ اما چون واژه ذاتیه بعدش کلمه نه موضوع المحمول آمده، به قرینه آنچه که در اول فصل دوم خواهد آمد، عبارت صحیحش این است که عرض می‌کنم: «أن یکون مقدمة البرهان ذاتیة للموضوع المحمول»، مقدمه البرهان ذاتیه المحمول باشد برای موضوع محمول، برای موضوع محمول، محمولش ذاتی باشد.

پس عبارت این شد: «أن یکون مقدمة البرهان ذاتیة للموضوع المحمول»، در حقیقت نه آنچه که در پاورقی آمده کامل درست است، نه آنچه که در متن آمده است. حالا ذاتی یعنی چه؟

«والمحمول أوالعارض الذاتی»، محمول ذاتی یا عارض ذاتی «یقال علی وجوه کثیرة»، «یقال»، یعنی «یطلق»، اطلاق می‌شود بر چند وجه که پنج وجهش را این جا فرمودند.

۱. «منها: ما لا یحتاج فی حمله او عروضه الی واسطة اصلا»، ذاتی یعنی آن عارضی که بر حمل یا عروضش بر

موضوع، نیازی به واسطه ندارد، اصل است. «فالخط عارض للسطح دون الجسم»، خط عارض برای سطح است، ذاتی سطح است، به این معنا که سطح عارض برای جسم است، ذاتی جسم است به این معنا که جسم طبیعی عارض است برای جسم طبیعی، ذاتی جسم طبیعی است، به این معنا اما من از شما بپرسم: اگر بخواهیم خط را با جسم بسنجیم، به این معنای ذاتی هست؟ نه، چرا؟

چون سطح واسطه شده است. اول خط بر سطح واسطه می‌شود، بعد چون سطح بر جسم عارض است، بر جسم عارض می‌شود. لذا فرمود «دون الجسم»، عروض خط بر سطح ذاتی است اما عروض خط بر جسم ذاتی نیست، چون بدون واسطه نیست، این معنای اول.

۲. ذاتی یعنی آنچه که عارض موضوع می‌شود به خاطر طبیعت موضوع. اگر طبیعت نوعیه یک موضوع اقتضای عروض چیزی کرد، اگر عارضی به اعتبار طبیعت نوعیه موضوع بر موضوع بار شد، اینکه به این عارض

می‌گوییم عارض ذاتی، مثل ضاحکیت برای انسان. اشتباه نشود، تاکنون در منطق می‌گفتیم ضحک ذاتی است یا عرض خاص است؟
 عرض خاص است. حالا می‌گوییم ضحک ذاتی است، به این معنا یعنی طبیعت نوعیه آدمی اقتضای ضحک دارد. در مقابل عارضی که بر موضوع عارض می‌شود، نه به اعتبار طبیعت نوعیه.
 (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)
 استاد: نطق که همان انسان است. ناطق و انسان که مساوی هستند. «کل ناطق انسان، کل انسان ناطق» است. نطق همان انسان است.
 (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)
 استاد: صحبت بر سر این است که یعنی این قابل توجه است که بحث هم کردند که آیا تعجب برای ضحک، حیث تعلیلی است یا حیث تقییدی؟
 اگر حیث تعلیلی باشد، مطلب را از بین نمی‌برد، چون صحبت در حیث تقییدی است، حالا مثالی که می‌زنند برای عارض غریب مثل چیست؟
 می‌گویند مثل اینکه اگر ما آمدیم بر انسان کمیت خاصی را بار کردیم، طبیعی است کمیت بر انسان بار می‌شود، نه به اعتبار طبیعت انسان، بلکه به اعتبار «أنه جسم متکمم». اگر گفتم که انسان قدش میانگین این مقدار است، دارم حکم می‌کنم بر انسان اما نه به اعتبار طبیعت انسان. بلکه به اعتبار یک امر غریب و به اعتبار جسمیت انسان و متکمم بودن انسان.
 «ومنها: ما یفرض للشیء»، از اطلاقات ذاتی است آنچه که فرض می‌شود برای شیء. من احتمال می‌دهم عبارت «یفرض» نیست، «یعرض» است.
 «یعرض» با «یفرض» باهم نزدیک هستند، «یفرض» نوشته شده است. در حقیقت «یعرض» بوده است. «ما یعرض للشیء»، یا «ما یفرض للشیء باقتضاء طبیعته النوعیه»، به اقتضای طبیعت نوعیه‌اش. مثل ضحک برای طبیعت انسان، «كالضحک الطبیعة الانسان، ویقابله العارض الغریب». و مقابل این نوع است عارض غریب. در حاشیه دارد عارض قریب با قاف که غلط است یقیناً. عارض غریب با غین صحیح است. «و هو العارض لامور غریبة عن الطبیعة کمقدار کذاللانسان»، عارض غریب عارضی است که عارض است به خاطر امور غریبه از طبیعت مثل مقدار خاصی برای انسان.

۳. حالا این‌ها همه مقدمه است برای اینکه ما می‌خواهیم ذاتی باب برهان را بفهمیم که یعنی چه؟

«ومنها: ما یحمل علی شیء من شأنه أن یکون هو الموضوع والمحمول هو المحمول»،

گاهی عارض ذاتی یا بگو که محمول ذاتی، محمولی است که چون شأنش عارض بودن است، چون شأنش محمول بودن است و ما او را عارض قرار دادیم، محمول قرار دادیم، او را ذاتی می‌نامیم.
 به عبارت اخری: اگر آنچه که شأنش محمول بودن است، بر جای خود بنشیند، یعنی محمول قرار بگیرد، گاهی به این محمول می‌گوییم محمول ذاتی؛ یعنی این محمولی است که مؤدب است، در جایش نشسته است. چه اینکه اگر موضوعی که شأنش موضوع بودن است موضوع قرار بگیرد، به آن می‌گوییم معروض ذاتی؛ یعنی معروضی است که سر جایش نشسته است.
 مثال: اگر من بگویم: «الانسان ماش»، این جا هم الانسان جایش نشسته، هم ماش جایش نشسته است. به این انسان می‌گوییم معروض ذاتی، به این ماش هم می‌گوییم عارض ذاتی. ولی اگر حمل من حمل مستقیم نبود اصطلاحاً، حمل حمل منحرف بود اصطلاحاً؛ یعنی گفتم: «الماشی انسان»،

دیگر انسان در این جا اطلاق محمول ذاتی بر آن نمی‌شود ذاتی به این معنا. محمول ذاتی یعنی محمولی که شأنیتش محمول است و محمول هم قرار گرفته است. معروض ذاتی یعنی موضوعی که شأنیتش موضوع است موضوع هم قرار گرفته است یعنی در مواردی که حمل، حمل مستقیم است، عارض ما عارض ذاتی است، به خلاف آن جایی که حمل ما حمل منحرف است. اگر حمل منحرف باشد به این محمول، محمول ذاتی یا عارض ذاتی نمی‌گوییم.

«ومنها ما یحمل علی شیء من شأنه أن یکون هو الموضوع والمحمول هو المحمول»، از این عارض ذاتی و محمول ذاتی چیزی است که حمل می‌شود بر چیزی که از شأن آن چیز آن است که او موضوع باشد

و محمول هم محمول باشد. «وقد یسمى حملاً مستقیماً»، گاهی به این حمل می‌گوییم حمل مستقیم، «كالعرض بالنسبة الى الجوهر والوصف بالنسبة الى الذات»، طبیعی است که جوهر موضوع قرار می‌گیرد و عرض محمول یا بالعکس؟

جوهر موضوع قرار می‌گیرد. ذات موضوع قرار می‌گیرد و وصف یا بالعکس؟
ذات موضوع می‌گیرد. «ویقابله الحمل بالعرض»، در مقابلش حمل بالعرض است. «وقد یسمى حملاً منحرفاً»، که به آن حمل منحرف هم می‌گویند. «كحمل الذات علی الوصف»، اگر موضوع و محمول جایشان عوض بشود، «کالماشی انسان»، حمل منحرف مثل بعضی از خانواده‌ها است که برعکس آنچه طبیعت اقتضا می‌کند که مرد مثلاً مظهر قدرت و اقتدار باشد و زن مظهر محبت، برعکس می‌شود. بچه از ننه‌اش می‌ترسد، به بغل بابا پناه می‌برد؛ یعنی کاملاً جایشان عوض شده است، این حمل منحرف است.

۴. «ومنها: ما هو داخل فی ماهیة الشیء».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: آن هم همین است، فرقی نمی‌کند، حمل منحرف است. «ومنها: ما هو داخل فی ماهیة الشیء، ویکون اما جنساً أو فصلاً»، داریم یواش یواش نزدیک می‌شویم. آمدیم به سراغ ذاتی باب کلیات خمس که با آن آشنا هستیم. ذاتی باب کلیات خمس یعنی آنچه که داخل در ماهیت شیء است. آنچه که داخل در ماهیت شیء است اسمش را ذاتی می‌گذاریم. فرقی نمی‌کند جزء اعم و جزء مشترک باشد که جنس است یا جزء اخص یا جزء مساوی باشد که فصل است یا هر دو باشد که نوع است، چون کلمه ذاتی با نوعی مسامحه بر ذات هم اطلاق شده است. این ذاتی که می‌گوییم، گاهی ذاتی می‌گوییم و جنس مرادمان است؛ گاهی ذاتی می‌گوییم و سطح مرادمان است، گاهی ذاتی می‌گوییم نوع مرادمان است. مثلاً اگر بگوییم که انسان برای زید و عمر و بکر ذاتی است، این‌جا نوع مراد است. اگر بگوییم که حیوان و حیوانیت برای انسان و بقر و غنم ذاتی است، جنس مرادمان است. اگر بگوییم که ناطقیات برای انسان ذاتی است، فصل مرادمان است.
این را به آن می‌گوییم ذاتی باب ایساغوجی یا ذاتی باب کلیات خمس. «ما شئت فسمه»، در مقابل این ذاتی، عارض غریب است. «ومنها ما هو داخل فی ماهیة الشیء»، ذاتی‌ای که عارضی که داخل در ماهیت شیء است، محمولی که داخل در ماهیت شیء است، «ویکون إما جنساً أو فصلاً»، و قهراً یا جنس است یا فصل است. فقط یک نکته را این‌جا شما باید در نظر داشته باشید، مراد ما از این جنس در این‌جا چه جنسی است؟
جنس قریب. تا مراد شد جنس قریب، جنس قریب خودش نماینده است. دیدید بعضی از کلمات را که می‌گوید نزاها!
می‌گوییم نزاها در لغت چه معنایی دارد؟
می‌گوید که ن یعنی نیروی، ز یعنی زمینی، الف هکذا و جیم هکذا. جنس قریب مثل نزاها است، یعنی تا گفتیم حیوان، این شد نزاها، چرا؟

چون همین حیوان را اگر به ما بگویند باز کن، می‌شود «جوهر جسم نام حساس متحرک بالإرادة». لذا اگر شما گفتی «الانسان جسم»، حمل ذاتی است بر او. «الانسان جوهر»، حمل ذاتی است بر او. «الانسان نام»، حمل ذاتی است بر او، چون وقتی شما جنس قریب را دارید، جنس قریب نماینده سایر اجناس است. حالا «علی اختلاف»، این اختلاف بین مرحوم آقای طباطبایی و سایر منطقیین هست که حالا حمل جنس فقط یا فصل فقط بر موضوع، آیا حمل، حمل اولی ذاتی است یا حمل شایع صنایع است؟ به مشهور منتسب است که این‌ها حمل را حمل شایع می‌دانند. آقای طباطبایی پایش را کرده در یک کفش که حمل، حمل اولی ذاتی است.
بگذریم!

«وقد یطلق علی النوع ایضاً»، گاهی ذاتی به این معنا بر نوع هم اطلاق می‌شود. «فیقال الانسان ذاتی لزید و عمرو»، انسان ذاتی زید است و عمرو. «ویقابله العارض الغریب»، مقابل با این ذاتی است عارض غریب و لذا کلیات خمس هم پنج تا بود، سه تایش ذات و ذاتیات بود دو تای دیگرش از عوارض به حساب می‌آمد.

«وهذا هو المراد بالذاتي في كتاب «الكليات الخمس»»، این ذاتی در کتاب کلیات خمس است یا بگو که ذاتی باب ایساغوجی.

۵. «ومنها»، این معنای پنجم در حقیقت مورد نظر ما در این مقاله است ذاتی باب برهان است. ذاتی باب برهان تعریفش این است: محمولی که بر موضوع در نفس الامر حمل می‌شود، محمولی بر موضوع حمل می‌شود در نفس الامر. اگر بخواهیم تعریف را به گونه دیگری تعبیر کنیم، به تعبیر مرحوم طباطبایی، این ذاتی یعنی محمولی که یا او در تعریف موضوع أخذ شده، یا موضوع در تعریف او أخذ شده است یا موضوع موضوع در تعریف او أخذ شده است. دست من را اگر نگاه کنید این موضوع ما، این محمول ما، گاه این محمول أخذ شده در تعریف موضوع، گاه موضوع أخذ شده در تعریف محمول، گاه موضوع این موضوع أخذ شده در تعریف محمول و گاه موضوع محمول و گاه موضوع موضوع أخذ شده در تعریف محمول.

به هر حال به خصوصیات این ذاتی می‌رسیم، در فصل اول ما بعد از این که فصل دوم این مقاله است، تبیین همین ذاتی است که یعنی چه که محمول در حد موضوع أخذ شده یا موضوع یا موضوع موضوع در حد محمول أخذ شده است؟

این البته بحث دارد، ذاتی باب برهان به این معناست. قبلاً شاید مکرر به گوشتان خورده که ذاتی باب برهان اعم است از ذاتی باب ایساغوجی.

«ومنها: ما يحمل على الشيء في نفس الامر»، از این وجوه و اصناف محمول ذاتی است آنچه که حمل می‌شود بر موضوع در نفس الامر. «ويحد»، تعریف می‌شود این ذاتی به این معنا، «بأنه المحمول الذي موضوعه او موضوع موضوعه مأخوذ في حده»، محمولی است که موضوعش یا موضوع موضوعش أخذ شده در حدش، «او في حد الموضوع»، یا نه، محمول در موضوع أخذ شده است. به مثال‌هایش می‌رسیم. «وهذا هو المراد

بالذاتي في كتاب «البرهان»»، مراد به ذاتی در کتاب برهان همین است. «هذا»، یعنی «خذ هذا». «ويتبين بذلك أن العارض الذاتي يجب أن يكون مساوياً، لا اعم، ولا اخص»، مرحوم علامه می‌فرماید که نه در فصل اول این مقاله که یعنی فصل دوم مورد نظر، ما در این فصل بحث ما راجع به ذاتیت در مقدمه برهان است. این مطالب را که عرض کردیم وقتی تبیین می‌کنیم سه نتیجه می‌گیریم: نتیجه اولی که می‌گیریم این است که عارض ذاتی به اصطلاح ذاتی باب برهان باید مساوی با معروض باشد. نه اعم باشد نه اخص.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: اینکه شما می‌فرمایید یعنی اعم نباشد. فقط اعم نبودنش را تصدیق کردید، اخص نبودنش هم هست؛ نه اعم از موضوع باشد، نه اخص از موضوع. نه بر غیر موضوع حمل شود، نه موضوع در جایی باشد، ولی این عارض نباشد که البته حالا می‌رسیم به وقتش إن شاء الله معمول متأخرین از مرحوم طباطبایی، این‌جا را بر آقای طباطبایی نقد کردند و نقدشان هم وارد است. استاد حضرت آیت الله جوادی هم مکتوم این مسئله را خدمت ایشان نقد کردند و مورد پذیرش ایشان قرار نگرفت، با اینکه نقد استاد هم وارد است. بعداً إن شاء الله می‌رسیم، می‌گوییم ملاک ذاتی بودن در باب برهان این است که واسطه نخورد اما مساوی بودن شرط نیست. این را إن شاء الله بعداً می‌رسیم و خواهیم گفت إن شاء الله. اگر هم نگفتیم، شما یادآوری کنید که به بحث پردازیم. خواهیم گفت فرق است بین عارض اعم و عارض لأمراًعم. اولی عارض ذاتی است، دومی عارض غریب است؛ فرق است بین عارض اخص و عارض لأمراًخص. اولی عارض ذاتی است، دومی عارض غریب است و لذا برخلاف آنچه که مرحوم آقای طباطبایی در این‌جا فرمودند و بعداً هم إن شاء الله می‌رسیم، توضیح خواهیم داد تساوی عارض و معروض شرط نیست برای ذاتی بودن، واسطه نخوردن شرط است. سر اینکه مرحوم آقای طباطبایی به این تساوی رسیدند چیست؟ همان چیزی که الآن ایشان گفتند.

یا محمول در حد موضوع أخذ شده باشد که بعد خواهیم گفت، این معنا با این تقریر مورد پذیرش نیست. حالا یادتان باشد که این را بعد برسیم.

مطلب دومی که ایشان می‌فرمایند ما بحث می‌کنیم مبتنیاً بر این مطالبی که گفته شد، این است که پس عارض ذاتی خودش دو قسم است: اولی و غیر اولی. عارض ذاتی مساوی اولی است، عارض ذاتی غیر مساوی نه.

«وایضاً أنَّ الذَّاتِ، ینقسم الی اُولی و غیره»، مطلب سوم این است که ملاک تمیز عارض ذاتی اولی. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: مطلب سوم، ملاک تمیز عارض ذاتی اولی از عارض ذاتی غیر اولی چیست؟

«والقانون فی تمیز القسمین»، این سه مطلب را باید در فصل اول بحث کنیم، وقتی بحث کردیم فصل تمام است.

«ویتیبن بذلک»، روشن می‌شود به این مطلب «أنَّ العارض الذَّاتی یجب ان یکون مساویاً، لا اعم، ولا اخص»، عارض ذاتی باید مساوی باشد، نه اعم باشد و نه اخص باشد.

«وایضاً»، دوم «أنَّ الذَّاتی، ینقسم الی اُولی و غیره»، عارض ذاتی منقسم می‌شود و غیر اولی. «والقانون فی تمیز القسمین»، ملاک در تمیز این دو قسم از یکدیگر چیست؟

فصل دوم پایان پذیرفت؛ یعنی فهرست فصل دوم.

«ثُمَّ ین فی فصل»، در فصل سوم بحث در شرطی دیگر از شرایط یقینی بودن مقدمه برهان است و آن شرط عبارت است از ضروریه بودن.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: بله، قضیه ضروریه در منطق دو تا اصطلاح دارد: یکی در کتاب القضا، یکی در کتاب البرهان. این دو باهم فرق می‌کنند. شاید شما باورتان نشود، مطلبی که این جا داریم به عنوان فهرست فصل سوم می‌خوانیم، یک، دو، سه، چهار، پنج، شش سطر است، خود فصل سوم سه سطر است؛ یعنی فهرست بیشتر است!

در صفحه ۱۷۲ را اگر ببینید، ما در این صفحه فصل سوم سه سطر بیشتر نداریم. اینکه عرض کردم نسبت عموم و خصوص من وجه است این بالاخره باید این فصل اول را بخوانیم، به خاطر همین است. این جا ایشان بیشتر توضیح داده است، خود فصل سوم که این است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: آقای طباطبایی پرگو نیست. کم گوی و گزیده گوی چون دُر.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: عرض کردم طریق معبد این است، برهان کار می‌طلبد، خیلی جای کار دارد. بگذریم!

مرحوم آقای طباطبایی می‌فرماید پس قضیه ضروریه یا بگو که ضرورت، گاه در باب قضایا مطرح است، گاه در باب برهان مطرح است. قضیه ضروریه یا بگو که ضرورت، در کتاب القضا یعنی ضروری بودن ثبوت محمول برای موضوع و امتناع سلب محمول از موضوع.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: مطلق گفتیم که اگر بشود ضروری ازلی را هم شامل بشود. این در قضایای ایجابیه، در قضایای سلبیه چیست؟

در قضایای سلبیه یعنی ضروری بودن سلب محمول از موضوع و استحاله ثبوت محمول برای موضوع.

به هر حال معنای ضرورت در کتاب القضا روشن است. ضرورت یکی از جهات قضیه است. اگر یادتان باشد، یادتان هست در بحث موجهات ما چند قسم قضیه ضروریه داشتیم؟

استاد: مجموعش را دارم عرض می‌کنم. ضروریات در موجهات پنج یا شش قسم بود، این در کتاب القضا. اما آمدیم در مورد کتاب البرهان: ضرور در کتاب البرهان یعنی محال بودن انقلاب نسبت از آنچه که هست. مستحضرید هر نسبتی در هر قضیه‌ای موجه به جهتی است. ماده که دارد فرق بین جهت و ماده هم چه بود؟

اعتباری بود، نسبت بی‌ماده ما نداریم. حالا اگر این ماده مورد توجه لفظی واقع شد و ذهنی و در عبارت آمد، می‌شود جهت. قضیه در متن واقع موجه است، گرچه ما جهتش را ذکر نکنیم. معنای ضرورت یعنی جهت قضیه انقلاب پیدا نکند. اگر جهت امکان است، امکان باشد همیشه. اگر جهت ضرورت است، ضرورت باشد همیشه. معنای ضرورت در کتاب البرهان یعنی این. من از شما می‌پرسم در کتاب القضا آیا با امکان قابل جمع بود؟

نه. اما ضرورت در کتاب البرهان با امکان قابل جمع هست. معنای ضرورت یعنی بقاء نسبت «علی‌ماهی‌علیه».

مثلاً اگر من گفتم: «الانسان کاتب بالامکان»، این قضیه آیا ضروریه به اصطلاح کتاب القضا هست؟

نه. اما آیا ضروریه به اصطلاح کتاب البرهان هست؟

بله. چون این نسبت لایتغیر است. انسان همیشه نسبت به کتابت، بالامکان است، قضیه ممکنه است. قهراً نسبت بین ضرورت در کتاب البرهان با کتاب القضا یا چه شد؟
ضرورت در کتاب البرهان اعم است از ضرورت در کتاب القضا یا، مثل ذاتی است. ضرورت در کتاب البرهان اعم است از ضرورت در کتاب القضا یا.

«ثَبْتِیْنِ فِی فِصْلِ»، سپس تبیین می‌کنیم ما در فصلی که «أَنَّ الْبُرْهَانَ یَجِبُ أَنْ تَكُونَ ضَرْوْرِیَّةً»، اینکه مقدمه برهان واجب است که ضروریه باشد. «وَالضَّرْوْرَةُ تَطْلُقُ عَلٰی مَعْنِیْنِ»، ضرورت اطلاق می‌شود بر دو معنا، این دو معنا چیست؟

«أَحَدَهُمَا»، یکی از این دو معنا «وَجُوبُ ثَبُوتِ الْمَحْمُولِ لِلْمَوْضُوعِ بِحِیْثُ یَسْتَحِیْلُ سَلْبُهُ عَنْهُ»، محال باشد سلب محمول از موضوع، این در قضیه موجهه. یا «أَوْ جُوبُ سَلْبِهِ»، محمول از موضوع «كَذَلِکَ»، به حیثی که محال باشد ثبوتش برای موضوع، این در قضیه سالبه. «وَهٰی كِیْفِیَّةُ النِّسْبَةِ»، ضرورت به این معنا کیفیت نسبت است. «وَهٰذِهِ هِیَ الضَّرْوْرَةُ فِی كِتَابِ «الْقَضَايَا»»، این ضرورت در کتاب قضا یا است.

«وَالثَّانِیَ»، دوم «اِسْتِحَالَةُ اِنْقِلَابِ النِّسْبَةِ عَمَّا هِیَ عَلَیْهِ»، محال بودن انقلاب نسبت است از آنچه که بر او بوده است. «سِوَاءَ كَانَتْ جِهَةً الْقَضِیَّةُ هِیَ الضَّرْوْرَةُ»،

چه جهت قضیه ضرورت باشد یا امکان باشد. «أَوِ الْاِمْكَانَ، وَهٰذَا الْقِسْمُ هُوَ الْمَرَادُ بِالضَّرْوْرَةِ فِی كِتَابِ «الْبُرْهَانَ»»، این قسم همان است که اراده شده به ضرورت در کتاب برهان.

ما از دیروز سردرد ما ادامه دارد، قصد کردیم دو درس امروز را دو تا یک ساعت بخوانیم که اذیت نشویم اگر خدا بخواهد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»